

تأثیر پندهای فارسی

بر ادبیات عربی

در عصر اول عباسی

«بررسی کاربردی در ادبیات تطبیقی»

نویسنده:

دکتر عیسی عاکوب

«استاد ادبیات عربی دانشگاه حلب»

مترجم:

دکتر محمد شایگان مهر

«عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشمر»

ویراستاران:

دکتر فربرز حسینیانزاده

علی امینی

نسرین غلامعلی زاده

سرشناسه: عاكوب، عيسى، ١٩٥٠ م. - Akub, Isa
 عنوان قراردادى: تأثير الحكيم الفارسيه فى الادب العربى فى العصر العباسى الاول: دراسه تطبيقيه فى الادب المقارن. فارسى
 عنوان و نام پيداوار: تأثير پندهای فارسی بر ادبیات عربی در عصر اول عباسی: بررسی کاربردی در ادبیات تطبیقی / نویسنده: عیسی
 عاكوب؛ مترجم: محمد شایگان مهر؛ ویراستاران: فریبرز حسینجائزاده، علی امینی، نسرین غلامعلی زاده.

مشخصات نشر: مشهد: سخن گستر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۳۶۰ ص.

شابک: 978-600-247-061-4

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر نخستین بار تحت عنوان "تأثیر پند پارسی بر ادب عرب: پژوهشی در ادبیات تطبیقی" توسط شرکت انتشارات علمی و فرهنگی در سال ۱۳۷۴ منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: تأثیر پند پارسی بر ادب عرب: پژوهشی در ادبیات تطبیقی.

موضوع: ادبیات عربی - تأثیر فارسی

موضوع: ادبیات عربی - ۱۳۳ - ۶۵۵ ق. تاریخ و نقد

موضوع: اندرزنامه‌های فارسی

موضوع: ادبیات تطبیقی - فارسی و عربی

موضوع: ادبیات تطبیقی - عربی و فارسی

شناسه افزوده: شایگان مهر، محمد، ۱۳۴۷ - مترجم

شناسه افزوده: حسینجائزاده، فریبرز، ویراستار

شناسه افزوده: امینی، علی، ویراستار

شناسه افزوده: غلامعلی زاده، نسرین، ویراستار

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۲۳۰۴۱ ع ۲ / ۲۰۸۱ PJA

رده بندی دیویی: ۸۹۲/۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۳۳۸۶۵



◆ ناشر: انتشارات سخن گستر و معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشمر
◆ نام کتاب: تأثیر پندهای فارسی بر ادبیات عربی در عصر اول عباسی (بررسی کاربردی در ادبیات تطبیقی)
◆ نویسنده: دکتر عیسی عاكوب
◆ مترجم: دکتر محمد شایگان مهر
◆ ویراستاران: دکتر فریبرز حسینجائزاده، علی امینی، نسرین غلامعلی زاده
◆ شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
◆ نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۱
◆ چاپ: چاپخانه میثاق
◆ قیمت: ۸۵۰۰ تومان
◆ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۷-۰۶۱-۴

فهرست موضوعات

- زندگینامه مولف (از مترجم)..... ۵
- پیشگفتار (به قلم دکتر محمد حمویه)..... ۶
- مقدمه (مولف)..... ۸
- مقدمه کلی پیرامون روابط سیاسی و اجتماعی میان اعراب و ایرانیان تا پایان عصر عباسی اول..... ۱۳
- بخش اول: ادبیات و پند و اندرزها و سفارشهای ایرانیان در روزگار ساسانیان..... ۲۹
- فصل اول: پیشگفتاری بر روزگار ساسانیان..... ۳۰
- فصل دوم: نثر فنی در دوره ساسانیان..... ۳۶
- فصل سوم: اهتمام و توجه ایرانیان به موضوع پند و اندرزها و سفارشها..... ۴۵
- فصل چهارم: کتابهای پند و اندرزها و سفارشهای ایرانیان در دوره ساسانی..... ۵۱
- فصل پنجم: حکیمان ایران قبل از اسلام..... ۶۷
- فصل ششم: موضوع پند و اندرزها و سفارشهای ایرانی و رویکردهای آن..... ۸۷
- بخش دوم: راههای نفوذ پند و اندرزها و سفارشهای فارسی به ادبیات عربی در عصر اول عباسی..... ۱۱۵
- فصل اول: نسخه‌برداری و ترجمه..... ۱۱۶
- فصل دوم: راههای دیگر..... ۱۵۸
- فصل سوم: نابودی نسخه اصلی متون پهلوی و ترجمه اولیه آن..... ۱۷۴
- بخش سوم: جریان اندیشه فارسی در حکمت‌های عربی متأثر از پندهای فارسی در عصر اول عباسی..... ۱۸۷
- فصل اول: پندهای عربی پیش از دوره اول حکومت عباسیان..... ۱۸۸
- فصل دوم: انواع تأثیرپذیری و شکلهای مختلف آن..... ۲۰۶

بخش چهارم: نویسندگان وشاعران تاثیر پذیرفته از ادبیات وپندهای فارسی..... ۲۶۵

فصل اول: نویسندگان تاثیر پذیرفته..... ۲۶۸

فصل دوم: شاعران تاثیر پذیرفته..... ۳۱۰

نتیجه گیری..... ۳۴۹

فهرست منابع..... ۳۵۳

www.ketab.ir

زندگینامه دکتر عیسی عاکوب (از مترجم)

دکتر عیسی عاکوب در سال ۱۹۵۰ در سوریه به دنیا آمد و در سال ۱۹۸۴ دکترای زبان و ادبیات عرب را با گرایش «نقد ادبی کهن» در دانشگاه دمشق به پایان برد، و در دانشگاه حلب در همین رشته تدریس کرد. او همچنین در دانشگاه‌های لیبی نیز به امر تدریس مشغول بوده است. وی به زبانهای انگلیسی و فارسی آشنائی کامل دارد. عیسی عاکوب به اندیشه‌های عرفانی جلال الدین رومی علاقمند می‌باشد و چند اثر مهم ادبی مولانا جلال الدین رومی را به زبان عربی ترجمه کرده است.

او در سیزدهمین دوره جایزه جهانی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران که با حضور رئیس جمهور و استادان دانشگاه و پژوهشگران مطالعات اسلامی در تالار وحدت دانشگاه تهران برگزار شد، با ترجمه کتاب (رباعیات مولانا جلال الدین رومی) برنده جایزه جهانی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در حوزه مطالعات اسلامی ایرانی شد. این اثر با ترجمه‌ای شیوا و روان، برای نخستین بار، توسط وی به زبان عربی برگردان شده است.

او اکنون رئیس گروه ادبیات عرب دانشگاه قطر می‌باشد و جدیدترین تألیف خود را که کتاب «از بلخ تا قونیه» بدیع الزمان فروزانفر می‌باشد را با دقت و ظرافت کامل به عربی ترجمه کرده است. این کتاب که توسط انتشارات «دار الفکر» چاپ گردیده پیرامون معرفی جلال الدین رومی می‌باشد که در قطع وزیری و در ۳۲۰ صفحه، به علاقمندان عرضه شده است.

تألیفات او عبارتند از:

(الخیال الرمزی)، (الرومانسیه الاروبیه باقلام اعلامها)، (لغة الشعر)، (المجالس السبعة)، (أفاق جديدة - رائة في الرمزية الاسلامیة)، (موسیقی الشعر العربی)، (ید الشعر)، (الشمس المنتصرة) - انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، (فیه ما فیه) - انتشارات دار الفکر، (ید العشق) انتشارات رایزنی فرهنگی ایران، (جلال الدین رومی و التصوف)، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

پیشگفتار

با قلم دکتر محمد حمویه «استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه حلب»

هنوز پژوهش تطبیقی درباره ادبیات عربی ما در دوران حکومت عباسیان، زمان آغوش گشودن اعراب بر روی امواج فرهنگ‌های مختلف جهان بسیار اندک می‌باشد و همین اندک نیز اغلب نیازمند دقت نظر، ریشه‌یابی، و تعمق بیشتری است. دلیل آن، یا حداقل یکی از دلایلش، شاید این باشد که ادبیات تطبیقی دانشی جدید می‌باشد که در بسیاری ای از دانشگاه‌های کشورهای عربی پانگرفته است.

انجام دادن پژوهش‌هایی از این گونه مستلزم آن است که یک پژوهشگر، نخست، هر دو زبانی را که قصد مقایسه میان آن دو را دارد بخوبی بداند، مثلاً دانستن زبان فارسی و عربی برای پژوهشگری که می‌خواهد ادبیات این دو زبان را مقایسه کند ضروری بنظر می‌رسد. این اولین گامی است که باید بردارد، گام بعد، شناخت تاریخ ادبیات، تمدن و سیاست دو ملت می‌باشد. پس از آن است که یک پژوهشگر می‌تواند توجه خود را به موضوعی خاص که بررسی آن مورد علاقه اوست معطوف سازد.

پژوهشی که اکنون پیش روی شماست مبحثی از ادبیات تطبیقی است که در آن دکتر عیسی عاکوب به یکی از زمینه‌های تلاقی ادبیات عرب و فارسی می‌پردازد این پژوهش، نخست پند فارسی را در خاستگاه اولیه‌اش و سپس راه‌های نفوذ آن را به تاریخ ادبیات عرب بررسی کرده و توضیح داده است که چه عواملی این نفوذ را تسهیل کرده و چگونه ادب و پند فارسی به صورت بخشی جدایی ناپذیر از میراث فرهنگ عربی ما درآمد و چرا نام بزرگمهر و دیگر دانایان ایرانی برای خواننده عرب، نام‌هایی آشناست و کتابهای ادب، سخنان اینان را همراه سخنان حکیمان و دانشمندان عرب در کنار هم آورده‌اند.

فایده چنین پژوهشهایی تنها در روشن کردن چگونگی پیوند و ارتباط ادبیات عرب با ادبیات ملل دیگر خلاصه نمی‌شود، بلکه از این فراتر رفته کل تاریخ ادبیات را شامل می‌شود. زیرا محققانی که به موضوع عام تاریخ ادبیات می‌پردازد، ناگزیر است در بخشی از کار خود به نتیجه

تحقیقات پژوهشگران ادبیات تطبیقی تکیه کند و فشرده‌ای از آن را بگیرد و به زمینه کار خود اضافه کند. یک پژوهشگر تاریخ ادبیات شاید متمایل باشد که خود این تحقیق را به دوش بگیرد اما نمی‌تواند زبانهای یونانی، لاتین، فارسی و سانسکریت، را تا آنجا که به پیوند و ارتباط اینها با زبان عربی مربوط می‌شود، بیاموزد و تصویری کامل از ارتباط ادبیات عرب با آنها را ارائه دهد. بنابراین به ناچار برای تفسیر و تحلیل رابطه ادبیات عرب با این آداب به دستاورد زحمات پژوهشگران ادبیات تطبیقی، که هر یک در شاخه‌ای از این فن تخصصی ویژه یافته‌اند مراجعه می‌کند و نتایجی را که آنها بدست آورده‌اند مورد استفاده قرار می‌دهد. این پژوهشی که پیش روی شماست، یکی از آن پژوهشهایی است که این مسیر را می‌گشاید و راه را برای پژوهشگران دیگر باز می‌کند؛ تا چارچوبش را کامل و آن را روشنتر و تکمیلتر نمایند. و فقط خداوند به نیت بندگان آگاهست.

محمد حمویه

مقدمه (مولف)

حمد و سپاس خدایی را که در قرآن کریم فرموده است: «يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۱ و درود و ثنا بر پیامبرش که در سخنان گوهریار خود فرمود: «الْحِكْمَةُ ضَالَةٌ الْمُؤْمِنِ حَيْثُ وَجَدَ ضَالَّتَهُ فَلْيَجْمَعْهَا إِلَيْهِ».

بی تردید برای اهل علم و ادب روشن است که موضوع ادبیات تطبیقی از حیث تاثیراتی که از ادبیات بیگانه، بر اثر روابط تاریخی با اقوام دیگر پذیرفته است در اصل می‌توان آن را ادبیات یک ملت شمرد، مایلم بگویم و بارها تکرار کنم که دوره اول عصر عباسی، حقیقتاً دوره سرازیر شدن فرهنگهای بیگانه ملل مسلمان آن زمان به خاستگاه فرهنگ عربی - اسلامی بود، نتیجه این آمیزش عقلی و فکری، فرهنگی شد که رنگ همه فرهنگهای سهمیم در ساختار خود را بر چهره داشت.

با وجود فراوانی جریانها و جویبارهایی که به دریای فرهنگ عرب سرازیر شد می‌توان جریان فرهنگ ایران و جویبار زبان فارسی ساسانی را نیرومندترین و سرشارترین آنها دانست. شاید دور از حقیقت نباشد اگر بگویم، برجسته‌ترین عناصر این فرهنگ تاثیرگذار فارسی، پندها، اندرزها، و سفارشهایی است که در زمینه سیاست و آبادانی سرزمین ذکر شده است. راز قضیه در این است که اعراب مسلمان آن روزگار خود را سخت نیازمند آموزه‌هایی می‌دیدند که به مسائل کشوری، حکومتی و تنظیم امور مملکت مربوط می‌شد، زیرا خود در این مورد شایستگی لازم را نداشتند و وقتی گمشده خود را در فرهنگ ملتی یافتند که در سیاست شاهی و آداب اجتماعی چنین ریشه‌دار بودند، دقت و توجهی بی‌نظیر به پندهای فارسی و اندرزهای شاهان و دانایان و نظامات سیاسی و اجتماعی ایرانیان در آنان پدیدار شد. فارسی و ایرانی بودن این پندها در لفظ و محتوا نیز مانع اعراب نشد، زیرا می‌دانستند هر چه نور علم و دانایی بیشتر باشد در زدودن تاریکیهای شک و تردید موثرتر خواهد بود. همچنین می‌دانستند که حکمت گمشده مومن است که هر کجا آن را بیابد برای خود گرد می‌آورد.

به این ترتیب شرایط چنان برای پندها و حکمت‌های فارسی مهیا شد که توانست خوراک‌ی خوشایند عقل، و گوارای اندیشه، بر خوان فرهنگ عرب بگذارد. توجه و اهتمام عرب به این عنصر فرهنگ ایرانی تا بدانجا رسید که پندها در اندیشه وزیران جا گرفت و مورد پسند خلفا واقع شد و بوسیله آن معرفت جویان را پرورش داده و نتیجه و آثار شاعران و نویسندگان را به زیبایی آراست.

از این رو به نظر می‌رسد، بررسی این تاثیرات، بر ادبیات عرب در دوره اول حکومت بنی عباس در مقایسه با دیگر تحقیقات ادبیات تطبیقی، ارزشی ویژه دارد. زیرا نفوذ جریان فرهنگی بیگانه که در فرهنگ عربی به طور آشکار راه یافته بود را نشان می‌دهد. و از پیوندهای روحی و فکری و هنری که در برخورد تاریخ و تمدن دو ملت ایران و عرب پدید آمده، پرده برمی‌دارد. و کسانی که در ادبیات عباسی پژوهش و تحقیق می‌کنند، به ناگزیر نیازمند نتایج چنین تحقیقی می‌باشند. چون این بررسی پس از گذشت زمانی طولانی انجام می‌گیرد که طی آن در خصوص تعیین نقش نفوذ فرهنگ فارسی بر فرهنگ عربی در آن مقطع زمانی دربرخورد با آراء و اندیشه‌ها، اختلاف نظر فراوان وجود دارد.

من ترجیح دادم دامنه تحقیق خود را به مقطعی خاص، یعنی دوره اول عباسیان محدود کنم که از آغاز حکومت بنی عباس در سال ۱۳۲ هـ.ق. آغاز می‌شود و در سال ۳۴۴ هـ.ق. پایان می‌یابد.

عصری که در آن، توصیف جاحظ از حکومت عباسیان که «حکومتی عجمی و خراسانی» است به واقعیت پیوست. زیرا در این دوره بود که آمیختگی فرهنگی ایرانیان و اعراب به بالاترین درجه خود رسید. همچنین ادبیات عربی عراق را زمینه توجه و تحقیق خود قرار دادم زیرا آن از یک طرف، ادب عربی آن زمان بوده است و از طرف دیگر ادبیات تمدنی بوده که بازار پروتقی را برای ادب عربی برپا کرده و قبله ادباء، نویسندگان و شعراء و کعبه امثال مهاجران مشهور و ثروتمند در آن زمان بوده است.

اما روشی را که من برای این پژوهش برگزیدم، می‌طلبید که برای آن یک مقدمه گذرا در رابطه با پیوندهای سیاسی، اجتماعی و فکری میان اعراب و ایرانیان تا پایان دوره عباسی اول، بنویسم. منظورم از این مقدمه این بود که نشان بدهم ارتباطات سیاسی و اجتماعی‌ای که میان این دو ملت بزرگوار برقرار شد زمینه‌ای را برای روابط اندیشه‌های عربی و ایرانی فراهم نمود. اما خود این مبحث، مشتمل بر چهار بخش است:

بخش اول: در این بخش به بررسی ادبیات پند و اندرزها و سفارش‌ها ایرانی در دوره ساسانی پرداختم و مقدمه‌ای در رابطه با دوره ساسانیان بر آن نوشتم که شامل: نامگذاری، زمان، مکان و

اوضاع نویسندگی و نویسندگان در این دوره است. سپس در فصلی خاص دربارهٔ نشر فنی در دورهٔ ساسانی صحبت کردم. بعد از آن، اهتمام ایرانیان به موضوع پند و اندرزها و سفارشها را بیان نمودم. طبیعی بود که در این بخش در بارهٔ کتابهای پندآموز که در دورهٔ ساسانی بود، صحبت کنم، و پادشاهان، وزیران و روحانیون دینی مشهور در این دوره را معرفی کنم. سپس دربارهٔ موضوعات و رویکردهای پندهای فارسی، به تفصیل صحبت کردم.

بخش دوم: در این بخش، راههای نفوذ پندهای فارسی را به ادبیات عربی در دوره اول عباسی، مشخص و روشن نموده‌ام. به این صورت که در فصل اول آن، دربارهٔ موضوع انتقال و ترجمه صحبت کرده‌ام از حیث این که ترجمه همچون پل عریضی است که بسیاری از پندها و ادبیات فارسی از آن گذشته به محفل فرهنگی عربی آن دوره، راه یافته‌اند. در خلال آن، در برابر انگیزه‌ها و جاذبه‌های ترجمه و مترجمین مشهور، درنگ نمودم، و آنرا با صحبتی دربارهٔ مترجمانی که یک نظریهٔ واحدی دربارهٔ آنها نیامده پی گرفتم، سپس به تعداد زیادی از کتابهای فارسی، اشاره کردم که به عربی ترجمه شده بود، ولی منابع، هیچ اشاره‌ای به مترجمانشان نکرده بودند. در فصل دوم این بخش، به بررسی دیگر مسیرهای نفوذ پرداختم که پندهای فارسی از آن برای نفوذ به فرهنگ عربی در آن دوره بهره گرفته بودند. در پی آن، در بارهٔ موضوع متون پهلوی پندهای ترجمه شده و ترجمه‌های اولیهٔ عربی آن، صحبت کرده‌ام.

بخش سوم: در این بخش، نشانه‌ها و آثار نفوذ جریان فارسی را در پندهای عربی متأثر از پندهای فارسی در این دوره را بیان نمودم؛ در فصل اول آن، اوضاع پندهای عربی را در دوره قبل از آن، ارائه نمودم؛ و در فصل دوم، به شکلهای مختلف تأثیر پذیری ادبیات عربی از پند و اندرزها و سفارشنامه‌های فارسی، پرداختم.

بخش چهارم: در این بخش، گروهی از نویسندگان و شعرائی را معرفی کرده‌ام که پندهای فارسی آثار خودش را بر کتابها و اشعارشان گذاشته است. این بخش را به دو فصل مجزا تقسیم نموده‌ام: در اولین فصل، دربارهٔ ۱۱ نفر از نویسندگان تأثیر پذیرفته، صحبت کرده‌ام، و شکلهای زیادی از تأثیرات پند و اندرزها و سفارشهای فارسی بر کتابها، نامه‌ها، و متون ادبی، که برایمان به جا گذاشته‌اند و در آنها عنصر فارسی، روشن و واضح به نظر می‌رسد، ارائه کرده‌ام. اما فصل دوم، در این فصل آثار و نشانه‌های حکمت و ادبیات فارسی را در آثار دسته‌ای از شعرائی این دوره توضیح داده‌ام.

اگر بخواهم به عنوان سخن پایانی در آخر این مجال، حرفی بزنم، آن این خواهد بود که من تحت هیچ شرائطی، نه ادعاء دارم که در رابطه با این موضوع، تمام مطالب را آورده‌ام و نه این که ویژگی کامل بودن را بر تن آن می‌پوشانم؛ که آن یک خواستهٔ مشکل و آرزویی است با

موانع بسیار؛ ولی آنچه من ارائه داده ام، فقط یک راهنمایی بوده است در مسیر بررسی جلوه‌های از جلوه‌های پیوند فکری میان این دو ملت؛ من امیدوارم که در پی آن، راهنماهای دیگری بیایند و این مسیر را روشنتر نمایند. اگر من به هدفم برسم، آن یک آرزوی محقق شده است، چرا که اسب تیز تک به سوی هدف می تازد، وگرنه همچون نهالی هستم که فقط شب‌نمی بر آن نشسته است، در حالیکه آن به باران زیاد، احتیاج بیشتری دارد. برای من همین بس که همراه با سعدی شیرازی این نجوای او با پروردگارش را تکرار کنم:

متی ما شملت العبد منک بنظره تفق فی الوری آثاره شهرة الشمس

(اگر زمانی، نگاهی را شامل حال بنده‌ات کردی، آثار آن در میان مردم به بالاتر از شهرت خورشید میرسد.)

و ان یک لا یستطیع حصر عیبه فغفوک یمحو کل عیب من النفس

(و اگر او نمی تواند عیبهای خویش را برشمارد، ولی بخشش تو، تمامی عیبهای جانش را پاک می‌سازد.)

سپاس فقط پروردگار جهانیان را بیزد.

www.ketab.ir

مقدمه‌ای کلی پیرامون روابط سیاسی
و اجتماعی و فکری میان اعراب و
ایرانیان تا پایان عصر عباسی اول

آ- روابط سیاسی

قبل از دوره ساسانی

همه پژوهشگران عرب و ایرانی بر آنند که وجود پیوندهای سیاسی بین اعراب و ایرانیان تا قبل از روزگار ساسانی (۲۲۶ م)، به افسانه نزدیکتر است تا به واقعیت، شاهنامه فردوسی پادشاهان ایران کهن را، از کیومرث تا جمشید^۱، پادشاهان جهان و دارای نیرویی همچون نیروی خدایان دانسته است، بدین خاطر که سرنوشت مردمان عهد باستان در دست قدرت ایشان بوده است. افسانه‌های فارسی، که آشکارا دیدگاه تاریخی نگاران عرب را درباره‌ی تاریخ کهن تحت تأثیر قرار داده است، چنین می‌نماید که میان خاندانهای شاهان قدیم ایران و همسایگانش، از آن جمله پادشاهان و امیران عرب؛ پیوندهای خویشاوندی و ازدواج برقرار بوده است. این قبیل نظریات و پندارها، اگر چه از هر جهت در شمار افسانه هاست، ولی در حقیقت اشاره‌هایی است به وجود علایق و روابط روحی و قربانتهای عاطفی که دو ملت عرب و فارس را به یکدیگر پیوند داد. و نگرشهایشان را در زمینه بیشتر مسائل زندگی به هم نزدیک کرد.

در دوره ساسانی (۲۲۶ - ۶۵۲ م)

بسیاری از مورخان و دانشمندان، به استناد به گفته تاریخ نگاران قدیم و نتیجه گیریهای دقیق علمی توانسته‌اند چهره‌ای از این روابط را که در روزگار ساسانیان بین ایرانیان و اعراب وجود داشته برای ما ترسیم کنند. و در این خصوص از امیرنشین سرزمین عرب حیره در مرز

۱- طبق روایت زردشتیان نخستین بشر، آدم ابوالبشر است و به روایت شاهنامه فردوسی نخستین پادشاه است. (فرهنگ معین - اعلام ج: ۶ ص ۱۶۴۵)

۲- جمشید پسر خورشید می‌باشد. در داستانهای ملی ما نیز او یکی از پادشاهان سلسله پیشدادی است. بقول اوستا او نخستین کسی است که اهورامزدا دین خود را بدو سپرد. در روایات ایرانی آمده است که مدت سیصد سال در زمان جمشید بیماری و مرگ نبود تا او گمراه شد و جهان برآشفست و بیماری و مرگ بازگشت. جشن «نوروز» بگفته شاهنامه از رسوم اوست. ضحاک او را برانداخت. (فرهنگ معین، اعلام ج: ۵ ص ۴۲۲).

میان اعراب و ایرانیان یاد می‌کنند که مردمش از شاه ایران فرمان می‌بردند و از او در برابر هر متجاوزی که می‌خواست از آن سمت بر وی یورش برد حمایت می‌کردند. شاه ایران نیز در مقابل، امیری از خود ایشان بر آنان می‌گماشت و از پرداخت مالیات معافشان می‌کرد. مورخان همچنین یاد آور می‌شوند که پیوندهای سیاسی و نظامی میان ایرانیان و اعراب یمن در آن روزگار برقرار بوده است. چنان که لشکریان ایران به فرماندهی «وهرز» دو بار یمن را از چنگ حبشیان می‌رهانند. و شماری از آن سپاهیان تا دوره اسلامی در یمن ماندند که «ابناء» خوانده می‌شدند.^۱

فتح ایران به دست مسلمانان

پیروزی که مسلمانان در سال (۶۲۵ م) در جنگ قادسیه با ایرانیان بدان دست یافتند، پیش در آمدی بود بر فتح تمام سرزمین ایران. این عملیات پیروزی تقریباً هشت دهه به طول انجامید.

ایران در آن هنگام جناح شرقی ممالک اسلامی را تشکیل می‌داد و سرزمین پهناوری را بر می‌گرفت. «مرز شرقیش حوضه رود سند و رود جیحون بود و مرز شمالیش دریای خزر و دریاچه آرال، سپس به سوی جنوب ادامه می‌یافت تا خلیج فارس و دریای عمان در اقیانوس هند»^۲

فتح این کشور بی‌گمان دستاوردهایی داشت، که مهمترین آنها عبارت است از:

- ۱- اسلام آوردن شمار زیادی از ایرانیان به انگیزه‌های گوناگون. طبعاً از اینان، که به دین نو گردن نهاده بودند توقع می‌رفت، تا حدودی عربی بدانند، قرآن را بفهمند، و در مسجدها با اعراب فاتح نماز بگزارند.
- ۲- رفتن افرادی از قبایل عرب به سرزمین ایران و اقامت گزیدن در آن.
- ۳- مهاجرت بسیاری از ایرانیان مسلمان و غیر مسلمان به شهرها و مراکز تمدن آن روز جهان اسلام و همنشین شدن با اعراب.

۱- ابناء یا ابناء فرس یا ابناء احرار لقب عمومی ایرانیان یمن بوده است که اخلاف و فرزندان آن عده، از ایرانیها بوده‌اند که، به موجب روایات، کسری انوشیروان آنها را به یاری سیف بن ذی یزن جهت تسخیر یمن و استخلاص آن سرزمین از دست حبشیها فرستاده بود. سرزمین یمن، پس از قتل سیف بن ذی یزن و طرد حبشیها، یک دست نشاندۀ ایران بود. ابناء که ظاهراً خلاصه و مخفف ابناء فرس و ابناء احرار است در کتابهای تاریخ قدیم عرب عنوان آن عده از ایرانیانی است که از این سپاه ساسانی در یمن به وجود آمده‌اند (دائرة المعارف فارسی ج: ۱ ص ۳۱۷)

۲- شکری فیصل - حرکة الفتح الاسلامی فی القرن الاول ص ۱۹۲.

- ۴- به اسارت اعراب در آمدن شمار زیادی از غلامان ایران که از آن پس بزرگترین تأثیر را بر زندگی اجتماعی، فکری، و فرهنگی مسلمانان عرب بر جای نهادند.
- ۵- آشکارترین حقوق فارسها این بود که به «جزیره العرب» به عنوان تجارت، حج، زیارت، مهاجرت و یا برای درخواستی از خلفا اهمیت می‌دادند.^۱
- ۶- تبدیل شدن ایران به یکی از ولایات عربی اسلامی، که سازمانها و قوانین حکومتی دولت عرب - اسلامی در آن جایگیر و اجرا می‌شد و تعیین والیان، قاضیان و تحصیل داران مالیات آن سرزمین به دست خلیفه بود.

ایرانیان در زمان حکومت امویان

به عقیده بسیاری از پژوهشگران، دولت اموی به آشکارترین شکل، دولتی است عربی، به طوریکه آن را می‌توان بحق «دولت بزرگ عربی» نامید. و دلیل آن هم این است که رنگ خالص عربی دارد و بدور از تأثیر دیگر ملت‌هایی است که در حیطه‌ی تمدن اسلامی قرار داشتند. حقیقت این است که نوع برخورد بعضی از دولتمردان اموی با مسلمانان ایرانی و بسیاری دیگر از رعایا را نمی‌توان به هیچ رو برخاسته از مالیم دین حنیف دانست، دینی که احدی را جز به تقوی و عمل صالح از دیگری برتر نمی‌شمارد.

بسیاری از خلفای اموی و والیان ایشان چنان رفتاری با موالی ایرانی کردند که نه انسانیت را در آن ارجحی بود و نه دین. نمونه‌اش گفته‌ای است منسوب به خلیفه معاویه: «من دیدم این سرخ رویان (منظوری وی موالی ایرانی و رومی است) زیاد شده‌اند. گویا یورشی را می‌دیدم که از سوی ایشان بر اعراب و بر سلطان صورت خواهد گرفت. پس بر آن شدم که نیمی از آنان را بکشم و نیمی را برای ایجاد بازار، و ساختن راه، زنده نگه دارم ... اما سرانجام از این کار منصرف شد.»^۲

شاید سرچشمه دیدگاههای تحقیر آمیزی که در عصر بنی امیه نسبت به موالی رایج بود، عربهای بادیه نشین بودند. اصمعی^۳ می‌نویسد: «از اعرابی‌ای شنیدم که به دیگری می‌گفت: آیا این عجمیان، زنان ما را در بهشت به نکاح خود در آورند؟ پاسخ داد: با کارهای شایسته آری. او

۱- محمد نبیه حجاب؛ مظاهر الشعبیه فی الادب العربی، ص ۲۲۴.

۲- ابن عبدربه؛ العقد الفرید ج ۲ ص ۹۰.

۳- عبدالملک بن قریب بصری مکتبی به ابوسعید (۱۲۳ - ۲۱۶ هـ ق) شاگرد خلف احمر و از راویان بزرگ اشعار و اخبار عرب و صاحب تألیفات متعدد است. (فرهنگ معین اعلام ج: ۵ ص ۱۵۵)

گفت: به خدا قسم قبل از آن، بر پشت خود ما سوار خواهند شد.^۱

این مواضع خصوصیت آمیز نسبت به ایرانیان عواقب خطرناکی را در پی داشت که بارزترین آن این بود که فارسها، هیزم آتش انقلابی بودند که حکومت بنی‌امیه را نابود کرد و پایه‌هایش را فرو ریخت.

ایرانیان و انقلاب عباسی

حتی دو نفر از پژوهشگران و مورخان را نمی‌توان یافت که اختلاف نظر داشته باشند در اینکه موالی ایرانی، در به ثمر رسیدن انقلابی که طراح و مجری اصلیش بنی‌عباس و داعیان عباسی بودند، مهمترین نقش و بیشترین سهم را داشته‌اند. بنا براین دعوت به «رضای اهل البیت»، که شعار عباسیان بود، آرزوی ایرانیان نیز بود، آرزویی که قلبشان را انباشته بود و شیفته آن بودند.

این خواسته، عمل و انگیزه‌هایی داشت از جمله: همانطور که قبلاً اشاره کردیم - سیاست سختگیرانه‌ای بود که بنی‌امیه و والیان آنها نسبت به موالی ایرانی در پیش گرفته بودند. دیگر اینکه ایرانیان می‌پنداشتند مقصود عباسیان از «رضای آل بیت» اهل بیت پیامبر (ص) است که به عقیده ایرانیان شامل فرزندان و نوادگان امام علی (ع) از نسل فاطمه زهرا (ع) می‌شد. شیخ محمد خضری می‌گوید: «سهولت کار دعوت در خراسان دو علت داشت: نخست آنکه اهالی خراسان اندیشه تشیع را به سادگی می‌فهمیدند. زیرا در واقع به معنای انتقال خلافت به خانواده صاحب اصلی رسالت و پیشوای امت، پیامبر بود. و این شیوه با سنت همیشگی آنان یعنی «سلطنت موروثی» که از شاه به فرزندان به ارث می‌رسید شباهت داشت. ثانیاً؛ سرزمین ایران تاریخ حکومتی کهن داشت که این خود در سرزنده بودن مردم بسیار مفید بود. در حالیکه امویان که تعصب عربیت بیشترین سلطه را بر روحیات آنان داشت و حرف آخر را می‌زد، با آن

۱- (المبرد؛ الکامل ج ۲ ص ۳۱۲). در دوران امویان «اصول تازه‌ی اسلام بر افتاد و قبایل تازی به جای رأفت و مهربانی که در آغاز امر به مردم زیر دست نشان داده بودند، خود را تنها بزرگ و شریف، و دیگران را بنده و پرستنده خود ساختند، و در جنگها موالی (= ملل تابعه) را پیاده به جنگ برده و پیش جنگ داشته و از غنائم نیز محرومشان می‌ساختند. موالی در تزویج دختران و پسران خود نیز آزادی نداشتند و هر یک از مردم بایستی خود را به خانواده یا به مردی از عرب ببندد تا بتواند از اسلام بهره‌مند شود و فرزندان را بایستی با اجازت آن کس که خود را بدو بسته است شوهر دهد. این حال کسی بود که به حلیه اسلام متجلی شده است و دیگران که داخل ذمیان و به کیش آباء و اجداد باقی مانده بودند به مراتب سخت‌تر از این می‌گذرانیدند.» (محمد تقی بهار، سبک شناسی؛ ج ۱ ص ۱۴۸).

مردم همچون برخورد آقا با برده را داشتند. چنین بود که ایرانیان آمادگی داشتند تا برای تغییر رژیم موجود به پا خیزند و خلافت را از چنگ اینان در آورده و به دولت آینده بسپارند.^۱

اگر بخواهیم میزان نقشی را که ایرانیان در انقلاب عباسی داشتند، دریابیم، باید به توصیه نامه امام ابراهیم بن محمد به ابومسلم خراسانی توجه کنیم. او هنگامی که ابومسلم را برای سامان بخشیدن به امر دعوت در خراسان، به آن دیار می‌فرستد این سفارشات را به او می‌کند: «ای عبدالرحمن! تو مردی هستی از ما اهل البیت، پس سفارشاتم را به یاد بسپار؛ به یمنیان توجه کن، و آنان را گرمی بدار و مگره از کارشان بگشا، که خداوند جز به یاری آنان کار دعوت را به انجام نرساند و آنان که از طائفه ربیع هستند تحت نظر بدار، بدیشان بدگمان شو. مضریان را در نظر بگیر که به راستی دشمن هم مرزند، پس به هر کدامشان بدبین شوی و در دل خویش به او بدگمان شوی، زنده اش مگذار و اگر توان آن را یافتی که عرب زبانان را از خراسان برافکنی چنین کن»^۲

بدین ترتیب اگر ابومسلم زبان عربی را از خراسان ریشه کن کند کدام زبان را باقی خواهد گذاشت و به کدام سپاه تکیه خواهد کرد؟ بدن تردید زبان فارسی و سپاه پارسی خراسانی. فرماندهان ایرانی که در انقلاب عباسیان درخشیدند و شهرت یافتند عبارتند از: ابومسلم خراسانی، ابو سلمه خلل، میسره (مولای علی بن عبدالله بن عباس)، بُکیر بن ماهان و خالد بن برمک.

در واقع اهالی خراسان لبه تیز شمشیری بودند که عباسیان بر گردن دشمن خود نهادند و عامل ترس و وحشتی بودند که در دل بدخواهان انداختند و همچنین پیشقراولان سپاهی بودند که هر کس را بر سر راه بود برداشتند و از بین بردند.

نفوذ سیاسی ایرانیان در حکومت عباسی

بعد از پیروزی انقلاب و بر پاشدن حکومت عباسی، موالی ایرانی ناگزیر بودند در ساختن بیکره دولتی که خود بنیادش را نهاده و یاریش داده بودند تا به وجود آید، شرکت کنند؛ زیرا از بین رفتنش را تباه کردن حق می‌دانستند و ایجاد آن را وظیفه‌ای که به گردن دارند و وامی که باید بپردازند تلقی می‌کردند. و طبیعی بود که سهم بزرگی در برنامه‌ریزی و تعیین خط مشی این حکومت داشته باشند. و از این طریق توانستند، رنگ و بوی فرهنگ ساسانی را بر بسیاری از سازمانها و مؤسسات اداری، اقتصادی و اجتماعی حکومت عباسیان حاکم کنند. انتقال مرکز

۱- شیخ محمد خضری: تاریخ الامم الاسلامیه - الدوله العباسیه ج ۱ ص ۱۴.

۲- همان، ج ۱ ص ۲۱.

خلافت به بغداد، نزدیک ایران نیز در این امر مؤثر بود. و بدین ترتیب نفوذ آنان در دولت بنی عباس روز به روز فزونی گرفت.

حکومت عباسی، علاوه بر دیگر شیوه‌های حکومت داری، نظریه موهبت الهی و سلطنت مطلقه را نیز از فرهنگ ایرانیان اقتباس کرد. به گفته محمد نبیه حجاب: «اصل بسیار مهمی که آئین مزدکی، از آن طریق، توسط موالی گمراه کننده، به اعراب سرایت کرد اصل «مقدس بودن فرمانروا» بود، پدیده‌ای برخاسته از نظریه موهبت الهی «Divine Right» که بخصوص در عهد ساسانی رایج بود. در نظر پایبندان به این اصل فرمانروا قدرت خود را از خدا گرفته است. زیرا او سایه خدا در روی زمین است.»^۱

بسیاری از پژوهشگران بر آنند که در این زمینه، تشابه زیادی میان خلفای عباسی و شاهان ساسانی وجود دارد. یکی از محققان می‌گوید: «برخی از شاهان ساسانی تصویرهایی خدای گونه «God Like» از خود می‌ساختند، که در نقش‌های روی سکه‌هایشان وجود داشت.

همچنین بعضی از امرای عباسی هم بودند که یا خود ادعای صفاتی خدایی داشتند، یا کسان دیگر به این صفتها اعتراف داشتند. قصد آنها همه این بود که از خودشان عظمتی هراس‌انگیز ایجاد کنند.»^۲

از دیگر قوانین حکومتی که عباسیان از ایرانیان گرفتند، تقسیم مردم به خواص و عوام بود. نقطه نظرهایی از خلفای عباسی به جا مانده است که نشان می‌دهد ایشان مردم را بر اساس فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی به گروه‌ها و طبقات اجتماعی مختلف تقسیم می‌کرده‌اند.

خلیفه مأمون^۳ می‌گوید: «مردمان چهار طبقه‌اند: فرمانروایان، تاجران، پیشه‌وران، کشاورزان. و آن کس که از اینان نباشد باری بر گردن ما است.»^۴

۱- محمد نبیه حجاب: مظاهر الشعوبیه فی الأداب العربی ص ۲۱۴.

۲- آربری و دیگران: تراث فارس ص ۹۸ ترجمه عربی گروه از مترجمین.

۳- مأمون هفتمین خلیفه از خلفای عباسیان. وی به پایمردی طاهر بن حسین ملقب به ذوالیمینین بر برادر خود امین، پیروز شد و در مرو به خلافت نشست. وی امام هشتمین شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا را ولیمهد خود کرد، اما عباسیان ساکن بغداد با این انتخاب مخالفت کردند و مأمون فضل بن سهل وزیر خود را که در ولایت عهدی امام رضا (ع) کوشا بود به قتل رساند و علی بن موسی (ع) نیز به دستور او مسموم شد. (فرهنگ معین - اعلام ج: ۶ ص ۱۸۹۶).

۴- جعفر بن شمس الخلافة: الأداب ص ۵۰.

براساس آنچه از رفتار خلیفه هارون الرشید به ما رسیده است این نگرش طبقاتی چندان گسترش یافت که صاحبان یک حرفه را هم در بر می‌گرفت. گفته‌اند: «یکی از خلفاء بنی عباس آوازخوانان را به شیوه اردشیر بابکان و انوشیروان به چند گروه تقسیم کرد.»^۱

نمونه‌ای دیگر از نفوذ ایرانیان در دستگاه عباسیان این است که این قوم بالاترین مقامات حکومتی را در این دولت به دست آوردند. و علاوه بر اینکه سپاه خراسان یکی از دو جناح لشکر خلیفه را در این دوره تشکیل می‌داد، بسیاری از فرزندان موالی ایرانی همچون ابومسلم خراسانی، خالد برمکی، فضل بن یحیی برمکی، طاهر بن حسین و افشین فرمانده سپاه معتصم در مقامهای فرماندهی لشکر عباسیان بودند.

همچنین بیشتر ویران دولت عباسی از موالی ایرانی بودند. چنانکه گویا این مقام مخصوص و ویژه آنان است. محمد غفرانی خراسانی می‌گوید: «آنگاه، ایرانیان کار و وزارت را به دست گرفتند. تا آنجا که دیگر این امر برای خلفای عباسی امری آشنا و رسمی گردید.»^۲

از سوی دیگر شماری از ایرانیان که از هردو فرهنگ ایرانی و عرب بهره کافی بدست آورده بودند، توانستند به مقام کاتبی دست یابند و به میزان میل و وابستگی شان به خلیفه و توانشان در جلب رضایت او و رسیدن به مرتبه و مقام در کارهای حکومتی تصرف کنند. کافی است در این باره به کسانی چون عبدالله بن مقفع، سهل بن هارون، احمد بن یوسف، عمرو بن مسعده صولی، و دیگر کاتبان ایرانی نژاد عصر عباسی اشاره کنیم.

خلاصه سخن اینکه نفوذ سیاسی ایرانیان در دوران عباسیان در دستگاه حکومت به حدی رسیده بود که جاحظ را واداشته است بارها یاد آور شود که «دولت عباسیان دولتی غیر عرب و خراسانی بود، و دولت مروانیان عربی و بیابانی.»^۳ و مسعودی^۴ را بر آن داشته که درباره‌ی ابو جعفر منصور^۵ بگوید: «او نخستین خلیفه‌ای است که موالی و غلامان خود را به مناصب مهم می‌گماشت و آنان را بر اعراب مقدم می‌داشت. فرزندان نیز شیوه او را چون سنتی، پیشه خود ساختند و این کار باعث شد که اعراب از آن منزلت و جایگاه و شوکت خود سقوط کردند و قدرشان به رفت و از مقام و مرتبه آنها چیزی باقی نماند.»^۶

۱- محمد غفرانی خراسانی: کتاب التاج فی اخلاق الملوک، منسوب به جاحظ ص ۳۷.

۲- عبدالله بن مقفع، ص ۱۶.

۳- ابوالحسن علی بن حسین مورخ بزرگ اوایل قرن چهارم. از آثار وی «مروج الذهب» و «التنبیه و الاشراف» را باید نام برد وی در سال ۳۴۵ - ۳۴۶ در فسطاط مصر وفات نمود. (فرهنگ معین: اعلام ج: ۶ ص ۱۹۷۷).

۴- ابوجعفر منصور دومین خلیفه عباسی (مدت خلافت از ۱۳۶ تا ۱۵۸ هـ) وی ابومسلم سردار رشید ایرانی را که بنیان گذار خلافت عباسیان بود بطور ناجوانمردانه کشت. (فرهنگ معین: اعلام ج: ۶ ص ۲۰۲۱).

۵- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۰۰.

ب: پیوندهای اجتماعی

واقعیت این است که به محض فتح ایران به دست سپاه اسلام، سیلی از ایرانیان با قدرتی تمام به سوی شهرهای عربی روان شدند و در مقابل، قبائل عرب زبان، گروه گروه به قصد سرزمین فتح شده ایران توسط مسلمانان، به راه افتادند. این مجموعه های انسانی از عرب و فارس طبعاً چنان به هم در آمیختند که در تاریخ روابط انسانی بی نظیر است. عوامل گوناگون در تقویت این آمیزش دست به دست هم داده بودند که مشخص ترین آنها عبارت است از:

۱- تعالیم اسلام در زمینه فتوحات: که می توان آن را در موارد زیر بیان کنیم:

الف: پیوستن ایرانیان به لشکر اسلام به خاطر میل و رغبت باطنی.

طبری^۱ در ضمن بیان حوادث سال چهاردهم هجری می گوید: «عمر آنگاه که سعد را به سرزمین فارس می فرستاد، از او بپرسید که بر هیچ آب و آبادی نگذرد مگر اینکه مردان نیرومند و شجاعش را همراه خود سازد و آنان که امتناع کنند مشخص کند، تا عمر خود، به آنان دستور دهد. بنابراین او با دوازده هزار تن از جنگاوران عرب و شماری از سرخ رویان که دعوت مسلمانان را پذیرفتند و یاریشان کردند به قادسیه وارد شدند. جمعی از آنان قبل از جنگ و گروهی پس از آن اسلام آوردند و در غنیمتها شریک شدند و برای آنها نیز همچون دیگر جنگجویان قادسیه دو هزار دو هزار غنیمت تعیین شد. آنگاه سراغ نیرومند ترین قبائل عرب را گرفتند و با تیمیمیان در پیوستند.»^۲

ب: اسیران جنگی فارسها: بنا به تعالیم اسلام سه گروه به اسارت در می آیند:

۱- اهل کتاب، کسانی که کشورشان به قهر و غلبه فتح شده باشد. اسلام طرفداران آئین زرتشتی را نیز از اهل کتاب به شمار می آورد.

۲- بت پرستان، که گردن نهادن به دین اسلام را رد کردند و با مسلمانان جنگیدند. بنابراین مسلمانان با آنها به نبرد پرداختند و شکستشان دادند و سرزمین آنها را فتح کردند و آنها را اسیر نمودند.

۱- محمد بن جریر مکی به ابوجعفر، فقیه و دانشمند و مورخ ایرانی. وی خواهرزاده ابوبکر خوارزمی بود؛ و در بیشتر علوم تألیف داشته و به الحاد و زندقش منسوب کردند و روز مرگ وی هم از دفن او در بیرون خانه جلوگیری کردند. او راست: کتاب تاریخ الرسل و الملوک معروف به تاریخ طبری، تفسیر کبیر که بعدها به امر منصور بن نوح به پارسی ترجمه شد. (فرهنگ معین: اعلام ج: ۵ ص ۱۰۸۱).

۲- طبری: تاریخ الامم و الملوک ج ۴ ص ۱۰۲.

۳- اهالی کشورهای فتح شده که با مسلمانان نجنگیدند، که در این صورت امام، مخیر است که «آنان را به بردگی بگیرد یا آزادشان گذارد و از آنها مالیات بگیرد»^۱

این اسیران میان لشکر فاتح مسلمانان تقسیم می‌شدند و به بندگی گرفته می‌شدند. اگر شرایط و چارچوب زمانی و مکانی که فتوحات مسلمانان در ایران را در نظر بگیریم، شمار بردگان ایرانی که به دست لشکر اسلام به بردگی گرفته شدند و از آن پس در زندگی اجتماعی و حیات فکری جامعه جدید ایفای نقش کردند پی خواهیم برد.

احمد امین می‌گوید: «چون فتوحات بالا گرفت، برده گرفتن از سرزمینهای فتح شده نیز به طور دهشتناکی فرونی گرفت و اسیران، از زن و مرد و کودک میان اعراب فاتح تقسیم می‌شدند. تا آنجا که به گفته مسعودی زبیر بن عوام^۲ هزار برده مرد و هزار برده زن داشت»^۳.
طبعاً میان این بردگان و صاحبانشان پیوندها و روابط اجتماعی استواری، از پیوند دوستی گرفته تا ازدواج و نسبیت و همکاری در شوون و مسائل گوناگون زندگی برقرار شد.

۱- مسلمان شدن مردم سرزمینهای فتح شده

این عامل از مؤثرترین عواملی است که روند آمیزش اعراب و ایرانیان را سرعت بخشید. بلاذری می‌گوید: «خسرو پرویز به سوی دیلم می‌رفت و با خود چهار هزار نفر را برد که خدمتگزاران و خاصان او بودند. پس از وی آنان همچنان بدان منزلت ماندند، و همراه رستم در جنگ قادسیه شرکت داشتند و چون رستم کشته شد و ایرانیان شکست خوردند، آنها کناره‌گیری کردند. و ما همانند ایشان نیستیم و پناهگاهی نیز نداریم و اسارتیمان به دست آنان نیز نازیباست، به سود ماست که به دین آنان در آییم و به وسیله ایشان عزت یابیم. باز هم کناره‌گیری کردند. سعد پرسید: اینان را چه می‌شود؟ سپس مغیره بن شعبه به سوی آنان آمد و ماجرا را از ایشان پرسید. او را از قصد خود آگاه کردند و گفتند: به دین شما در آییم. مغیره نزد سعد باز آمد و داستان را بازگو کرد. سعد به آنان امان داد. آنگاه اسلام آوردند و همراه سعد

۱- احمد امین، فجر الاسلام، ص ۸۶.

۲- زبیر بن عوام قریشی، از خویشاوندان و از صحابه رسول (ص) مادرش صفیه دختر عبدالمطلب عمه محمد (ص) است. او یکی از شش تن اصحاب شوری است که عمر خلافت را بر یکی از آنان روا داشت. وی به حبشه مهاجرت کرده و در بدر، یرموک و فتح مصر شرکت داشت و در جنگ جمل کشته شد. (فرهنگ معین ج: ۵ ص ۶۴۷).

۳- احمد امین، فجر الاسلام، ص ۸۶ و ۸۸.

شاهد فتح مدائن بودند، پس فتح جَلولاء را نیز دیدند سپس رفتند و با مسلمانان در کوفه منزل گزیدند.» و مثل این موارد زیاد است.^۱

۲- پیوستگی و آمیزش در سکونت

عملیات فتح، مهاجرت‌های انسانی گسترده‌ای را به دنبال خود داشت که ما به دو راه و روش آن اشاره می‌کنیم:

۱- مهاجرت قبائل بدوی عرب به سرزمینهای فتح شده پارس با انگیزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی. والیان شهرها نیز این مهاجرت‌ها را پشتیبانی، و مهاجران را تشویق می‌کردند و وسایل استقرار و همخانه و همسایه شدن اعراب را با بومیان به تمامی فراهم می‌آوردند.

بلاذری می‌گوید: «علی بن ابی طالب (ع) اشعث را به حکمرانی آذربایجان گماشت. اشعث چون به آذربایجان آمد دید بیشتر مردم اسلام آورده‌اند و قرآن می‌خواندند پس گروهی متشکل از دیوانیان و مستوفیان را در اردبیل فرود آورد و آن خطه را آباد کردند و مسجدش را ساختند». او همچنین می‌گوید: «واقعه مرا خبر کرد که چون اعراب در آذربایجان وارد شدند، عشایر کوفه و بصره و شام به آنجا کوچ کردند و هر قبیله هر چه توانست انجام داد، بعضی از آنها زمینها را از فارسها خریدند. و برای پاسبانی به روستاها پناهنده شدند و صاحبان آن، کشاورز اعراب شدند.»^۲

۳- مهاجرت ایرانیان به شهرهای عربی - اسلامی

این مهاجرت‌ها در دوره ی اول حکومت عباسیان به اوج خود رسید چنانکه به گفته جاحظ «دولت عباسیان دولتی غیر عرب و خراسانی بود و دولت مروانیان عربی و یابانی»^۳ در این باره ولهاوزن می‌گوید: «بیش از نیمی از ساکنان کوفه موالی بودند و حرفه‌ها، صنایع و تجارت را در انحصار خود داشتند. و اکثرشان از لحاظ نژاد و زبان ایرانی بودند. که به عنوان اسیر جنگی به کوفه آورده شده بودند و سپس اسلام آوردند، و صاحبان عربشان آنها را آزاد کردند و آنها به صورت موالی ایشان در آمدند. و بدین وسیله از بردگی رها شدند و آزاد گشتند.»^۴

۱- بلاذری: فتوح البلدان ص ۲۷۹.

۲- همان، ص ۳۲۴-۳۲۵.

۳- جاحظ: البیان و التبیان ج ۳ ص ۲۰۶.

۴- احمد امین: نقل از فجر الاسلام ص ۹۲-۹۳.

طبری درباره امین، خلیفه عباسی^۱ می‌نویسد: «چون سپاهیان مأمون، خلیفه امین را در بغداد محاصره کردند و کار بر او دشوار شد به اطرافیان گفت: وای بر شما، کسی پیدا نمی‌شود که بتوان با وجود او آرامش یافت؟ به او گفته شد: چرا، مردی از اعراب کوفه هست که اسم او وضاح بن حبیب بن بدیل تمیمی است. وی یکی از باقیمانده‌های اعراب، و دارای اندیشه‌ای استوار می‌باشد، گفت: کسی را به سوی او بفرستید.»^۲

از این مطالب چنین برمی‌آید که شمار ایرانیان در بغداد چه بسا با تعداد اعراب در این شهر یکسان بوده است.

۴- انتقال مرکز خلافت به بغداد

بدون تردید انتقال مرکز خلافت به بغداد، که نزدیک ایران بود، تأثیری واضح و روشن بر آمیزش میان ایرانیان و اعراب داشت زیرا که موالی ایرانی گروه گروه در پی خواسته‌هایی راهی بغداد می‌شدند و به آستان خلفاء و وزیران و امیران می‌رفتند.

ابوفرج اصفهانی تصویری از موالی خراسانی را که به قصد دربار خلیفه، منصور، همچون جمعیت مورچگان در آمد و رفت بوده‌اند ترسیم کرده است. او می‌گوید: «ابو نخیله بر درگاه ابو جعفر (منصور) ایستاد و اجازه ورود خواست، ولی به نتیجه نرسید، در حالی که اهل خراسان داخل و خارج می‌شدند و با تمسخر به او می‌نگریستند. مردم، پیرمرد بادیه نشین کم عقل را می‌دیدند و با او شوخی می‌کردند.»^۳

و اینچنین در حکومت عباسیان شهرها، شهروندان عرب و فارس را با هم می‌پروراندند. و بدین ترتیب میان دو ملت بر اساس وحدت عقیده، روابط خانوادگی، ازدواج، خویشاوندی، و همسایگی، پیوندهایی برقرار شد که بهترین دستاوردها را در عرصه دانش و اندیشه آنان در پی آورد.

۱- ابوموسی محمد بن هارون، ششمین خلیفه عباسی می‌باشد. وی در محله رصافه، در شرق بغداد، به دنیا آمد. مادرش زبیده، نواده منصور عباسی و همسر محبوب هارون الرشید بود. روایتها حاکی از آن است که فضل بن یحیی برمکی در رساندن امین به ولایتمهدی نقش بسیار مؤثری داشت. وی در اتخاذ تصمیم قاطع ناتوان بود و در مواقع حساس، سرگرم تفریح و خوش گذرانی بود. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۳، ص ۷۱۲).

۲- طبری: تاریخ الامم و الملوك، ج ۱ ص ۲۱۷.

۳- ابوفرج اصفهانی: الاغانی، ج ۱۸ ص ۱۳۸.

ج- پیوندهای فکری

اغراق‌آمیز نیست اگر بگوییم پیوندهای سیاسی و اجتماعی میان ایرانیان و اعراب بیشترین سود را برای اندیشه عربی - اسلامی داشت؛ اندیشه‌ای که نمی‌توان آن را، از آغاز فتح ایران به دست مسلمانان به این سو، اندیشه‌ای صرفاً عربی نامید. زیرا خوان این تفکر سرشار از خوراکیها و توشه‌های فکری و فرهنگی گوناگونی است که عربها تنها منبع آن نیستند. به نظر می‌رسد که از آغاز انقلاب عباسی مجموعه‌ای از عوامل دست به دست هم داده‌اند که آمیختگی فکری و فرهنگی اعراب و ایرانیان را به گونه‌ای حیرت‌انگیز به انجام رسانند. مهمترین آن عوامل از این قرار است:

۱- عربگرایی در زبان

عبد الوهاب عزام می‌گوید: «با فتح ایران زبان قرآن زبان حکومت و زبان علم و ادب ایرانیها شد. که عرب و عجم آن را در علوم دینی و غیر دینی استفاده می‌کردند و زبان عربی نیز زبان گفتگوی دانشوران شد.»^۱

بسیاری از ایرانیان با تیزهوشی دریافته‌اند که آموختن زبان عربی فتح بابی برای زندگی سیاسی، اجتماعی، مذهبی، فکری در جامعه جدید می‌باشد و این ملت تأثیر شگرفی بر فکر و فرهنگ و اندیشه حکومت عباسیان گذاشتند.

۱- مراکز آموزشی مشترک: که مهمترین آنها عبارتند از:

الف: مکتبخانه:

فرهنگها و لغتنامه‌ها در معنای کلمه کتاب (مکتبخانه) اختلاف نظر دارند. ولی آنچه به نظر درست می‌آید گفته صاحب لسان العرب است که: کتاب: محل آموزش کاتبان جمع آن کتابیب و مکاتب. و این مکتب خانه‌ها همه جا پراکنده بودند. جاحظ می‌گوید: «اگر به سراغ معلمان مکتب خانه‌های روستاها بروند خواهند دید که برای هر قومی همراهان و خاصانی است که آنان نیز چون دیگر معلمانند.»^۲

۱- از سخنرانی استاد عزام با عنوان «ادبیات عرب در سرزمین ایران» که در سال ۱۹۴۶ در دمشق ایراد شده است، به نقل از نشریه محاضرات المجمع العلمی العربی، ج ۳ ص ۴۸.

۲- جاحظ: البیان و التبيين، ج ۱ ص ۱۷.

در این مکتبخانه‌ها کودکان اصول خواندن و نوشتن، خواندن قرآن کریم و اندکی از ادبیات و علوم عربی را فرا می‌گرفتند. و اگر در نظر داشته باشیم که معلمان و شاگردان این مکتبخانه‌ها از نژادها و ملیت‌های گوناگون ایرانی و عرب بوده‌اند به درست بودن نظریه‌ای که می‌گوید: «مکتبخانه‌ها زمینه ساز مراکز نشر اندیشه‌ها و فرهنگ‌های مختلف بوده‌اند.» پی خواهیم برد.

ب: حلقه‌های درس مسجدها

این حلقه‌ها در واقع مرحله بعدی مکتبخانه‌ها بودند. جاحظ تصویر جدید یکی از جلسات را که در مسجدی در بصره با شرکت شماری از اعراب و ایرانیان تشکیل می‌یافته و در رأس آن واعظی ایرانی بوده است را چنین بیان می‌کند:

«و یکی از قصه‌گوین و داستان‌سرایان موسی بن سیار اسواری بوده است که از اعجوبه‌های روزگار است، و شیوائی سخن او در فارسی هموزن شیوائی سخن او در عربی بود. او در مجلسی که به نام خود وی شهرت داشت می‌نشست. اعراب در سمت راست و ایرانیان در پهلوی چپ او می‌نشستند آنگاه آیه‌ای از کتاب خدا را می‌خواند و سپس آن را برای اعراب به عربی تفسیر می‌کرد و سپس رو به ایرانیان می‌کرد و به فارسی تفسیر می‌نمود و معلوم نمی‌شد که به کدام زبان گویاتر است.»^۱

طبیعی است که حلقه‌های درس در مسجدها محل برخورد عالمان، ادیبان، دانش پژوهان عرب و فارس می‌باشد و این حلقه‌ها نقش فعالی را در جنبش آمیزش فرهنگی و فکری اعراب و ایرانیان داشته است.

ج- مربیان فرزندان خلفاء و دیگر خواص

خلفاء و درباریان برای فرزندان خود مربیانی ویژه را، که از دانش فراوان و ادبیات قوی برخوردار بودند بر می‌گزیدند، تا آنها را چنانچه منصبی و مقامی در دولت به عهده بگیرد، مجهز به دانش‌ها و کفایت‌های لازم بار آورند. جاحظ می‌گوید: «معلمان نزد من دو گروهند؛ گروهی که از مرحله تعلیم فرزندان عامه مردم به مقام تعلیم فرزندان خواص رسیده‌اند. و آنان که از مرحله تعلیم خواص به مقام آموزش شاهزادگانی نایل شده‌اند که خود را آماده احراز مقام خلافت می‌کردند.»^۲

۱- جاحظ: البیان و التبیین، ج ۲ ص ۱۰.

۲- همان، ج ۱ ص ۱۷.

از جمله آن مربیان در دوره عباسی اول، کسانی بودند که عرب بودند مانند: شرقی بن قطامی، مربی مهدی و مفضل بن ضبی، که او نیز مهدی را آموزش داد، و مفضلیات را برای او گرد آورد. و گروهی هم ایرانی الاصل بودند. مانند: کسائی، مربی امین و عبدالله بن مقفع، مربی فرزندان اسماعیل بن علی عباسی و فرزندان برادرش سلیمان بن علی. این مربیان بی‌تردید نقشی آشکار در گسترش فرهنگها و آموزش همزمان فرهنگ و معارف و ادبیات فارسی و عربی داشته‌اند.

۲- مجالس مناظره

کتاب «الاشباه والنظائر» سیوطی^۱ بسیاری از مناظره‌های میان دانشمندان در رشته‌های مختلف علوم و معارف را برای ما در این دوره به یادگار گذاشته است. خانه‌ها، کاخها، مسجدها، و مجالس دانشمندان و خلفاء، محل این مناظره‌ها بوده است. این بحثها همچون پلی بوده برای عبور اندیشه‌ها و فرهنگهای غربی و ایرانی و زمینه‌ای گسترده برای ارتباط فکری میان دانشوران عرب و فارس.

۳- مقتضیات فرهنگ نویسندگان

گروهی از نویسندگان این دوره که صاحب سبکی مشخص و آیین‌های ویژه‌ای در این دوره بودند، طرز فکری ویژه و فرهنگی خاص داشتند که عناصر اصلی آن بر آمده از مجموع فرهنگهای ملت‌های گوناگونی بود که به دین اسلام در آمده بودند. ولی ویژگی غالب ساختار این فرهنگ «ایرانی - عربی» بود.

ابن مدیر در پاسخ کسی که از او آثار دربردارنده شیوه‌های مختلف بلاغت و نویسندگی را سراغ گرفته، می‌گوید: «به کتابهای مقامات و خطبه‌ها و به گفتگوهای اعراب بایکدیگر، و به معانی در زبان فارسی و جوانب و حدود علم منطق، و ضرب المثلها، نامه‌ها، منشورها، دستخطها، پیمانها، توقیعات و سیره و روش آنها و همچنین حیل‌هائی که در جنگ به کار می‌گیرند، نیک بنگر.»^(۱) فرهنگ خاص نویسندگان این عصر بهترین نمونه آمیختگی فرهنگی وفکری، میان اعراب و ایرانیان است.

۱- عبدالرحمن بن ابوبکر خضیری ملقب به جلال الدین امام، حافظ و مورخ و ادیب. وی حدود ۶۰۰ تالیف و تصنیف دارد که از آن جمله است: کتاب الکبیر، الاشباه والنظائر در فروع شافیه، الاقتراح در اصول نحو، الالفیه فی مصطلح الحدیث، الالفیه فی النحو. (فرهنگ معین - اعلام ج ۵ ص ۸۴۸).

۴- ترجمه و تعریب

بسیاری از عوامل در عصر عباسی اول دست به دست هم داد تا نهال ترجمه روی پای خود بایستد و دوران رشد و شکوفایی خود را طی کند. بنابراین ترجمه به عربی بیشترین تأثیر را بر فرهنگ عربی - اسلامی گذاشت. ایرانیان در این دوره به اوج نفوذ سیاسی خود رسیده بودند، تا آنجا که توانستند، در جهت باز شناساندن تمدن و احیای میراث فکری و معرفی گنجینه‌های فرهنگی خود با استفاده از زبان حکومت جدید بکوشند.

این عصر در زمینه ترجمه از فارسی، شاهد حرکتی بسیار گسترده بود. حرکتی که بهترین قلمها و برترین هوشها را به خدمت گرفت. و چون متون فرهنگ ایران به عربی ترجمه شد و در اختیار آنها قرار گرفت؛ از آن درسها فرا گرفتند و عقل و اندیشه خود را تهذیب نمودند و دانستنیهای خود را گسترش دادند. بدین ترتیب حرکت ترجمه از فارسی به عربی به تبع آن، گذرگاه پهناوری شد تا فرهنگ و اندیشه فارسی از آن بگذرد و از دل و جان و به دست و زبان به صورت عربی در آید.

۵- کتابخانه‌های عمومی و شخصی

رشید در زمان خود کتابخانه پرونقی به نام (دار الحکمه) ساخت که این کتابخانه بسیار مورد توجه خلیفه مأمون قرار گرفت. او کتابهای خارجی را به این کتابخانه هدیه کرد و نویسندگان بزرگ و مترجمان نامدار را برای نظارت بر فعالیت کتابخانه برگزید. همچنین در این دوره تعدادی کتابخانه‌های شخصی، مانند کتابخانه یحیی برمکی و کتابخانه اسحاق بن سلیمان عباسی نیز وجود داشت. راویان آورده‌اند که جاحظ بر آن شد که کتاب «البیان و التبیین» را به وزیر، محمد بن عبدالملک الزیات، هدیه کند، الزیات گفت: «مبادا گمان می‌کنی خزانه من از این کتاب ارزشمند تهی است»

در آن روزگار، اعتقاد بر این است که مانع و جاجبی در کار نبوده است که دانش‌پژوهان را از ورود به کتابخانه‌های عمومی یا خصوصی و استفاده از منابع موجود در آنها جلوگیری شود. می‌توان گفت، کتابخانه‌ها پهنه و زمینه گسترده برای آموختن انواع فرهنگها و اندیشه‌ها با خاستگاهها و منابع متفاوت بود.